

DOI: [10.30512/KQ.2023.19752.3627](https://doi.org/10.30512/KQ.2023.19752.3627)

معناشناسی ذکر «لا زائده» در مضارع منصوب به «أن» در آیات قرآنی

کبری خسروی^۱

علی نظری^۲

عباد محمدیان^۳

چکیده

از وجوه زیبایی آیات قرآن کریم، گزینش دقیق واژه‌ها و حروف است. یکی از حروف اثرگذار در زبان عربی، حرف «لا» است که نقش‌های متفاوتی را در جمله می‌گیرد. گروهی از نحویان و مفسران در برخی جایگاه‌ها از آن به «لا زائده» تعبیر می‌کنند. یکی از جایگاه‌های لا زائده، پس از «أن» ناصبه است که به صورت «الآ» و «لئلا» می‌آید. برخی از نحویان آن را زائده و حشو و برخی دیگر غیرزائده دانسته‌اند. در این مقاله با روش توصیفی-تحلیلی، آیاتی را که حرف «أن» ناصبه با لا زائده در آن به کار رفته و آیات مشابه که لا زائده آن حذف شده است مورد بحث قرار می‌گیرد. همچنین با تحلیل کارکردهای زیباشناختی و هدفدار بودن آن روشن می‌شود که ذکر لا زائده دارای نکات بلاغی‌ای است که با مقتضای حال آیات قرآن کریم در ارتباط بوده و با بافت زبانی هماهنگی بیشتری دارد و زائده دانستن آن‌ها توسط برخی از نحویان، بدون توجه به معناشناسی آیات بوده است. از جمله اهداف ذکر لا زائده می‌توان به نشان‌دادن نهایت بازدارندگی و نهی از اعمال ناپسند، بیان خشم و ناراحتی با قوت تمام، نفی عمل انجام‌شده با قاطعیت، نشان‌دادن نهایت پستی و زشتی عمل و نیز، نهایت ناتوانی و ضعف طرف مقابل اشاره نمود. واژگان کلیدی: قرآن کریم، معناشناسی، لا زائده، مضارع منصوب به آن.

* تاریخ ارسال: ۱۴۰۱/۱۲/۰۳ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۳/۱۶ (مقاله پژوهشی)

۱. استادیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه لرستان (نویسنده مسئول) / khosravi.k@lu.ac.ir

۲. استاد گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه لرستان / nazari.a@lu.ac.ir

۳. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی، دانشگاه لرستان / ebadmohammadian@yahoo.com

۱- طرح مسئله

قرآن کریم سرشار از ساختارهای نحوی شگرف است که هر یک به روشنی، پرده از جمال خالق زیبایی‌ها بر می‌دارد. این مصحف شریف با به کارگیری یک رشته الفاظ و تعابیر، معنایی با شکوه و زیبا ارائه می‌دهد که می‌تواند ضمن برانگیختن احساسات و عواطف آدمی، عقل و اندیشه وی را نیز به تکاپو وادارد. از زمان نزول این کتاب آسمانی، همواره ادیبان بسیاری در حوزه‌های مختلف به بحث و بررسی پرداختند تا بتوانند بهتر به عمق مفاهیم آن پی ببرند. اندیشمندان نحوی نیز کوشیده‌اند تا بسیاری از نکته‌های زیبای آن را کشف کنند و به شناخت بهتر معانی آن کمک شایانی نمایند. از مباحث نحوی، مبحث مربوط به حروف ناصبه و حروف زائده است که نحوین درباره آن‌ها بحث‌های فراوانی کرده‌اند. حروف ناصبه، با وارد شدن بر افعال مضارع، آن‌ها را منصوب می‌کنند و سبب تغییراتی در معنا می‌گردند. از جمله این حروف، حرف آن ناصبه است که همراه با فعل به کار می‌رود. گاهی بعد از آن، لا زائده به دو صورت «الّا» و «لئلا» می‌آید. در برخی از آیات، گاهی فعل مضارع منصوب به «أن» همراه با «لا» ذکر شده است؛ درحالی‌که در آیه مشابه آن، فعل مضارع منصوب به «أن» بدون ذکر «لا» به کار رفته است. در چنین مواردی بیشتر نحوین و مفسران، از آن به «لا» زائده یاد می‌کنند و در مقابل، برخی آن را مفید فایده دانسته و آن را برای تأکید و غیر زائده می‌دانند. این پژوهش سعی دارد تا حد امکان، با بررسی شواهد حرف ناصبه «أن» با «لا» زائده در قرآن کریم، پرسش‌های زیر را پاسخ دهد:

- وضعیت ذکر «لا» از نظر نحوین و مفسران، (در حکم زائد و حشو یا لازم و مفید) در همراهی با «أن» ناصبه، چگونه است؟

- اهداف و وجوه بلاغی در ذکر «لا» همراه «أن» ناصبه چیست؟

ازاین‌رو، در راستای رسیدن به پاسخ مسئله‌های اصلی پژوهش و در نگاهی جزئی‌تر، ضمن تعریف حروف ناصبه و دلیل ناصبه نامیدن آن‌ها و نیز، «لا» زائده و وجه تسمیه «زائده» بر این حرف، تمام موارد مضارع منصوب به «أن» و دارای لا زائده در قرآن، ذکر خواهد شد و دلیل وجود لا زائده که بافت زبانی مطابق است، نشان داده خواهد شد.

۲- پیشینه پژوهش

هرچند پیرامون بحث حروف زائده و معناشناسی کتاب‌هایی چند نگاشته شده است؛ اما تاکنون هیچ منبعی به طور مستقل و منسجم به بررسی و تحلیل معناشناسانه این مبحث نپرداخته است. از جمله آثار انجام‌گرفته در این زمینه می‌توان به کتاب «زیادة الحروف بین التأيید و المنع و أسرارها البلاغیة فی القرآن الکریم» (عثمان عباس فدا، ۲۰۰۰) اشاره کرد. در این کتاب، نظر کسانی که معتقد به زانددون این حروف یا غیر زیادت آن هستند، با مثال‌هایی بیان شده است. همچنین در «الأزهیة فی علم الحروف» (علی بن محمد نحوی هروی، ۱۹۹۳) حروف و نقش آن‌ها از نظر نحوی و در برخی موارد از نظر معنایی، بررسی شده است. در «النبا العظیم» (عبدالله دراز، ۲۰۰۵) و «الإعجاز الیبانی للقرآن» (بنت الشاطی، ۱۹۹۸) به اختصار، حروف زائده توضیح داده شده است و مؤلفان بر این عقیده‌اند که این حروف غیر زائد هستند.

همچنین، در سه کتاب: «معانی النحو» (سامرای، ۱۴۲۰)، «لمسات بیانیه فی نصوص من التنزیل» (سامرای، ۲۰۱۰) و «معانی القرآن» (فراء، ۱۹۸۰)، نویسندگان به ذکر لا زائده و معناشناسی آن در برخی آیات قرآن کریم اشاره نموده‌اند و این «لا» را زائده ندانسته‌اند. در کتاب «معانی النحو»، مؤلف مقایسه‌ای بین دو آیه مشابه انجام می‌دهد و تبیین می‌نماید، آیه‌ای که دارای لا زائده است، از نظر بار لفظی و معنایی با تأکید بیشتری همراه است (سامرای، ۱۴۲۰، ج ۳، ۲۹۶-۲۹۹).

در پایان‌نامه «نقش حروف زائد نحوی در فهم و تفسیر قرآن کریم» (قمریان، ۱۳۹۵) هنگام بحث از لا زائده، بر اساس کتب اعراب قرآن، به بررسی دو حالت از لا زائده پرداخته است: زیاده لا برای تکرار نفی (تکرار لفظی یا تکرار معنوی) و لا زائده در صدر قسم. از میان آیات پژوهش حاضر، به آیه ۲۹ سوره حدید اشاره کرده است که بنابر نظر فراء، «لا» در آیه فوق زائده برای وجود نفی در آیه است و در آیه ۱۲ سوره اعراف و آیه ۱۵۱ سوره انعام نیز به نظرات مختلف نحویان اشاره کرده است که برخی آن را زائده و برخی هم آن را برای تکرار نفی تلقی می‌کنند. در مجموع می‌توان گفت، پایان‌نامه فقط به ذکر تأکیدی بودن «لا» از دیدگاه نحویان اشاره کرده و اساساً به اثبات یا عدم‌اثبات نظر ایشان و بررسی محتوای آیات نپرداخته است. مقاله «دراسات و أبحاث: الحروف الزائدة فی القرآن الکریم» (حسینی رفاعی، ۱۳۹۶ق) نیز، به معرفی حروف زائده در قرآن کریم با ذکر نمونه‌های متعدد می‌پردازد. در این مقاله صرفاً به نقل قول‌هایی پرداخته می‌شود که درصدد ذکر زائده بودن «لا» یا عدم آن هستند.

با این همه، با توجه به مطالعات و بررسی‌هایی که صورت گرفت، تاکنون هیچ یک از منابع موجود به نقش و تأثیر ذکر لا زائده‌ی همراه «أن» ناصبه نپرداخته‌اند؛ ولی این پژوهش قصد دارد تا نقش و تأثیر ذکر «لا» موصوف به لا زائده در مضارع منصوب به «أن» و چگونگی هماهنگی ذکر آن با مقتضای حال را در آیات قرآن تحلیل و بررسی نماید که این امر ضرورت نوشتار حاضر را تبیین می‌کند.

۳- حروف ناصبه و حروف زائده و جایگاه آنها در معناشناسی

بعضی از حروف موجود در زبان عربی به حروف ناصبه مشهورند. این حروف عبارتند از: أن، لن، إذن، کی و غیره. حروف ناصبه با قرارگرفتن بر سر افعال، زمان آنها را تغییر داده و به آنها معنای مستقبل می‌بخشند. البته، وقوع «أن» بر سر فعل ماضی، زمان آن را تغییر نمی‌دهد (مبرد، ۲۰۰۵، ج ۲، ص ۳۰۵). شناخت این حروف و نوع کارکردشان در ترجمه‌ها و معناشناسی متون اهمیت زیادی دارد و برای کسانی که در حیطه زبان‌شناسی کار می‌کنند، لازم است به قوانین دستوری این حروف و افعال پس از آنها آگاهی داشته باشند تا به شناخت صحیح‌تری از کارکرد آنها برسند.

درخصوص تعداد حروف زائده در قرآن کریم میان لغت‌شناسان، علمای نحو و بلاغت و مفسران اختلاف نظرهایی وجود دارد و هر گروه نیز، دلایلی با توجه به آیات قرآن کریم و کلام عرب ارائه می‌دهند که پرداختن به آنها مجالی بس طولانی‌تر از این مقاله را می‌طلبد؛ اما در مجموع می‌توان گفت، حروف زائده دو دسته هستند؛ دسته اول، حروف زائده پرکاربرد که عبارتند از: ما، لا، باء، من، فاء، أن، لام، واو. دسته دوم، حروف زائده کم‌کاربرد که عبارتند از: فی، کاف، ثم، إن، إلی، عن (ر.ک: عثمان عباس فدا، ۲۰۰۰، صص ۱۹-۳۵۵).

آنچه سبب نام‌گذاری این حروف شده، زائد محسوب نمودن و عدم تأثیر آن‌ها در معناست. در بیشتر کتاب‌های نحوی، از این حروف به حروف زائده تعبیر شده و نقشی برای آن تعریف نشده است. از دیدگاه زبان‌شناسان، بافت زبانی به معنای نظم و چینش ظاهری کلمه و موقعیت آن در درون جمله است. بافت از دیدگاه آنها، شامل واژگان و جمله‌های پس و پیش کلمه و متنی است که واژه در آن جای دارد (ر.ک: اولمان، ۱۹۷۵، ص ۵۴؛ جرجانی، ۱۹۹۸، ص ۲۰۲). به عبارت دیگر، بافت در حقیقت جایگاه واژه در جمله است که به دلیل آن جایگاه، توجیه معنایی پیدا می‌کند و هرگاه در موقعیت دیگری قرار گیرد، معنای دیگری می‌یابد (ر.ک: جنابی، ۱۴۱۲، ص ۱۶۲). به علاوه، بافت زبانی شامل هر نوع واژگانی می‌شود که با یک لفظ هم‌نشین است و به توضیح معنا کمک می‌کند، خواه این واژگان بر یک لفظ مقدم و یا مؤخر باشند. بنابراین، بافت در روشن کردن دلالت الفاظ و ترکیب‌ها در درون متن، ایفای نقش می‌کند. در حقیقت مقصود از بافت، «فضایی است که واژگان با قرارگرفتن در آن، حاوی معانی جدید و دارای ارزش معنایی نو می‌شوند» (امیدعلی و خلیلی، ۱۳۹۶، ص ۴۵). با توجه به آنچه گفته شد، «هر کلمه‌ای در متن، برای معنایی خاص به کار می‌رود تا با بافت مورد نظر همخوانی داشته باشد. لذا بیان صحیح و درست از واژگان است که معنای مورد نظر را منتقل می‌کند» (آذرنوش و قاسم احمد، ۱۳۹۱، ص ۴).

۴- تحلیل معناشناسی ذکر و حذف «لا زائده» در مضارع منصوب به «آن»

در قرآن کریم، لا زائده پنج بار همراه با آن ناصبه آمده (انعام: ۱۵۱/۶، اعراف: ۱۲/۷، طه: ۹۳/۲۰، نمل: ۲۷/۲۷ و حدید: ۲۹/۵۷) که هر کدام، درباره یک موضوع متفاوت است. اغراضی که با آوردن لا زائده صورت گرفته است، به پنج دسته تقسیم می‌شوند که مثال‌های مرتبط با آن‌ها بیان خواهد شد. آیات به ترتیب سوره‌های قرآن آورده شده است. لازم به ذکر است، در دومین مثال (سوره اعراف)، مقایسه‌ای میان دو آیه مشابه از دو سوره متفاوت صورت می‌گیرد. داستان سجده نکردن شیطان برای حضرت آدم (ع)، در قرآن کریم به صورت‌های متفاوتی تکرار شده است؛ اما در دو سوره «اعراف» و «ص»، شباهت زیادی به هم دارند که در یکی از آن‌ها، «آن» با «لا» زائده آمده و در دیگری بدون آن ذکر شده است.

۴-۱ ذکر «لا زائده» برای نشان دادن نهایت بازدارندگی و نهی از اعمال ناپسند

از مهم‌ترین کارکردهای ذکر لا زائده، نهایت بازدارندگی و نهی از اعمال ناپسند است به گونه‌ای که از شخص یا اشخاصی با نهایت تأکید خواسته شود که عمل مدّ نظر را به هیچ‌وجه انجام ندهند. در آیه ۱۵۱ سوره انعام، خداوند متعال به پیامبر (ص) امر می‌کند تا تمامی افراد را فراخواند و فرامین الهی را به آنان گوشزد کند تا با پیروی از اوامر الهی به رستگاری برسند. با بررسی این آیه، نقش لا زائده در تأکید مطلب مورد نظر تبیین می‌گردد: ﴿قُلْ تَعَالُوا أَنُلْ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَلَا

تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ وَلَا تَقْرُبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ وَلَا تَقْتُلُوا
النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ذَلِكُمْ وَصَاكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿۱۵۱﴾ (انعام: ۱۵۱/۶)

بعد از اینکه خداوند متعال در آیات قبلی سوره انعام، خوراکی‌های حرام را تبیین نمود، اینک در آیه ۱۵۱ به تبیین محرمات در اعمال و افعال می‌پردازد. نخستین و مهم‌ترین مورد بیان‌شده، شرک‌ورزیدن است که گناهی نابخشودنی و هلاک‌کننده است. بیان شرک‌ورزیدن در جایگاه نخست، نشان از مهلک‌بودن این عمل است که لا زائده بر این تأکید افزوده است. بیان نیکی به والدین بعد از آن، دلالت بر عنایت والای خداوند به پدر و مادر و نزدیک کردن احترام والدین به عبادت خود است. در ادامه آیه، خداوند به گناهان دیگری چون قتل اولاد بر اثر فقر، انجام فواحش و کشتن افراد بی‌گناه نیز اشاره می‌کند که عطف بر همین لا زائده هستند و نشان از ممانعت والای خداوند از این امور است که به ترتیب عبارتند از: ﴿لَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ﴾، ﴿لَا تَقْرُبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ﴾، ﴿لَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ﴾.

۴-۲- ذکر «لا زائده» برای نشان‌دادن خشم و ناراحتی با قوت تمام

از کارکردهای ذکر لا زائده با «أن» ناصبه در قرآن، نشان‌دادن خشم و ناراحتی با تأکید و قوت تمام است؛ یعنی فرد یا شخصیتی را به دلیل عملی که انجام داده است، با خشم و ناراحتی فراوان متوجه نماید و از وی بخواهد که به هیچ‌وجه آن عمل را انجام ندهد یا فکر اشتباه و نادرستی نکند. با بررسی و مقایسه بخش‌هایی از سوره اعراف و سوره ص، نقش لا زائده در نشان‌دادن خشم و ناراحتی نشان داده شده است:

﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ / قَالَ مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ / قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ / قَالَ أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ / قَالَ إِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ / قَالَ فِيمَا أُغْوِيْتَنِي لَأَفْعِدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ / ثُمَّ لَا يَسْتَهْمُ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَ عَنْ أَيْمَانِهِمْ وَ عَنْ سَمَائِلِهِمْ وَ لَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ / قَالَ اخْرُجْ مِنْهَا مَذْءُومًا مَدْحُورًا لَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ / وَ يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ فَكُلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا وَ لَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ﴾^۲ (اعراف: ۱۱-۱۹).

۱. بگو: «بیباید تا آنچه را پروردگارتان بر شما حرام کرده برای شما بخوانم: چیزی را با او شریک قرار مدهید؛ و به پدر و مادر احسان کنید؛ و فرزندان خود را از بیم تنگدستی مکشید؛ ما شما و آنان را روزی می‌رسانیم؛ و به کارهای زشت - چه علنی آن و چه پوشیده [اش]- نزدیک مشوید؛ و نفسی را که خدا حرام گردانیده، جز بحق مکشید. اینهاست که [خدا] شما را به [انجام دادن] آن سفارش کرده است، باشد که بیندیشید».

۲. و در حقیقت، شما را خلق کردیم، سپس به صورتگری شما پرداختیم؛ آن گاه به فرشتگان گفتیم: «برای آدم سجده کنید». پس [همه] سجده کردند، جز ابلیس که از سجده‌کنندگان نبود. فرمود: «چون تو را به سجده امر کردم، چه چیز تو را باز داشت از اینکه سجده کنی؟» گفت: «من از او بهترم. مرا از آتشی آفریدی و او را از گِل آفریدی». فرمود: «از آن [مقام] فرو شو، تو را نرسد که در آن [جایگاه] تکبر نمایی. پس بیرون شو که تو از خوارشدگانی». گفت: «مرا تا روزی که [مردم] برانگیخته خواهند شد، مهلت ده». فرمود: «تو از مهلت یافتگانی». گفت: «پس به سبب آنکه مرا به بیراهه افکندی، من هم برای [فریفتن] آنان

﴿إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّن طِينٍ / فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ / فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ / إِلَّا إِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ / قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ / قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ / قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ / وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ / قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمٍ يُعْثُونَ / قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ / إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ / قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ / إِلَّا عِبَادَكَ الْمُحْلَصِينَ / قَالَ فَالْحَقُّ وَالْحَقُّ أَقُولُ / لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَ مِمَّن تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ﴾^۱ (ص: ۸/ ۷۱-۸۵).

این آیات در مورد خلقت انسان و امر خداوند به فرشتگان برای سجده بر انسان است که ابلیس از سجده نمودن سر باز می‌زند. صاحب «تفسیر مفاتیح الغیب»، هفت تفسیر ذکر شده درباره این آیات را بیان می‌کند و در پایان نظر خود را می‌آورد. دو مورد از آن که مرتبط با این بحث است، عبارتند از:

- حرف «لا»، زانده و در تقدیر چنین است: «مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ؟» لا زانده در قرآن مصداق‌های دیگری هم دارد نظیر: ﴿لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ﴾ (قیامة: ۱/ ۷۵) که معنای آن می‌شود: قسم می‌خورم؛ ﴿وَ حَرَامٌ عَلَى قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ﴾ (انبیاء: ۲۱/ ۹۵)؛ که لا در آیه، زانده و «لَا يَرْجِعُونَ» به معنی «یرجعون» است و بیشتر مفسران و نحویان بر این اعتقادند (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۱۴، ص ۳۲۵؛ ابن‌هشام، ۱۴۲۵، ج ۱، ص ۲۵۲؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۷، ص ۹۹؛ رازی، ۱۴۲۰، ج ۱۳، ص ۲۷۹؛ ابن‌انباری، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۱۶۵؛ ابن‌ابی‌حاتم، ۱۴۱۹، ج ۵، ص ۳۲۷؛ ابوحیان، ۱۴۲۰، ج ۷، ص ۴۶۵؛ ابن‌عاشور، ۱۴۲۰، ج ۱۷، ص ۱۰۶؛ فراء، ۱۹۸۰، ج ۳، ص ۱۳۸).

- حرف «لا»، مفید فایده بوده و لغو نیست و تأویل آیه این چنین است: «أَيُّ شَيْءٍ مَنَعَكَ عَنْ تَرْكِ السُّجُودِ؟» (چه چیزی تو را از سجده کردن منع کرد؟) که استفهام بر پایه انکار است (رازی، ۱۴۲۰، ج ۱۴، ص ۲۰۷). ناگفته نماند، فخرالدین رازی در پایان بیان می‌کند، ذکر «لا» تفاسیر متعددی دارد و خداوند به آن آگاه‌تر است و با این سخن در حقیقت، تردید و عدم قطعیت در نظر خود را ابراز نموده‌است. طباطبایی

حتماً بر سر راه راست تو خواهم نشست. «آنگاه از پیش رو و از پشت سرشان و از طرف راست و از طرف چپشان بر آنها می‌تازم و بیشترشان را شکرگزار نخواهی یافت». فرمود: «نکوهیده و رانده، از آن [مقام] بیرون شو که قطعاً هر که از آنان از تو پیروی کند، جهنم را از همه شما پر خواهد کرد». «و ای آدم! تو با جفت خویش در آن باغ سکونت گیر و از هر جا که خواهی بخورید، و [لی] به این درخت نزدیک مشوید که از ستمکاران خواهید شد».

۱. آنگاه که پروردگارت به فرشتگان گفت: «من بشری را از گل خواهم آفرید. پس چون او را [کاملاً] درست کردم و از روح خویش در آن دمیدم، سجده‌کنان برای او [به خاک] بیفتید». پس همه فرشتگان یکسره سجده کردند، مگر ابلیس [که] تکبر نمود و از کافران شد. فرمود: «ای ابلیس، چه چیز تو را مانع شد که برای چیزی که به دستان قدرت خویش خلق کردم سجده آوری؟ آیا تکبر نمودی یا از [جمله] برتری‌جویانی؟» گفت: «من از او بهترم؛ مرا از آتش آفریده‌ای و او را از گل آفریده‌ای». فرمود: «پس، از آن [مقام] بیرون شو، که تو رانده‌ای و تا روز جزا لعنت من بر تو باد». گفت: «پروردگارا، پس مرا تا روزی که برانگیخته می‌شوند مهلت ده». فرمود: «در حقیقت، تو از مهلت‌یافتگانی، تا روز معین معلوم». [شیطان] گفت: «پس به عزت تو سوگند که همگی را جدا از راه به در می‌برم، مگر آن بندگان پاکدل تو را». فرمود: «حق [از من] است و حق را می‌گویم؛ هرآینه جهنم را از تو و از هر کس از آنان که تو را پیروی کند، از همگی‌شان، خواهم انباشت».

نیز این لا را مفید فایده دانسته و بیان می‌کند: «وجود لا برای تأکید معنای فعلی است که بر آن وارد شده است» (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۸، ص ۲۴). فاضل سامرایی و کرمانی، لا زانده را مفید فایده دانسته و بیان می‌کنند که حرف آن با لا زانده بیان گشته تا خشم و ناراحتی را بیان نماید و کسانی که لا را زانده دانسته‌اند، بدون توجه به معناشناسی آیات بوده است (ر.ک: سامرایی، ۱۴۲۰، ج ۳، ص ۲۹۷؛ کرمانی، بی‌تا، ص ۱۱۷).

در سوره «ص»، داستان سجده نکردن شیطان بار دیگر، بدون لا زانده (أَنْ تَسْجُدَ) بیان شده است. با بررسی بافت هر دو سوره، تبیین می‌گردد که سوره اعراف بیان قداست و بزرگی خداوند متعال و قدرتش است. از این رو، نافرمانی ابلیس در مقابل خداوند سبب خشم پروردگار متعال شده است. به همین علت، برای تأکید و هماهنگی با مقتضای حال سوره، لا زانده آمده است تا این خشم و ناراحتی را با تأکید بیشتری القا کند. از جمله مواردی که دلالت بر تأکید در سوره اعراف دارند، عبارتند از:

- لام و قد در ﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ﴾: لام و قد، دو مؤکد هستند. «لام» جواب قسم محذوف و «قد» حرف تحقیق است که تأکید را می‌رسانند بر خلاف سوره «ص» که با «واذ قلنا» شروع شده است.
- عبارت‌های تأکیدی بیشتر در سوره اعراف: «إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ»، «إِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ»، «لَأَقْعُدَنَّ»، «لَأَتَيْنَهُمْ»، «لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ» و «وَقَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ» (سامرایی، ۱۴۲۰، ج ۳، ص ۲۹۸). وجود «إِنَّ» و لام تأکید در این آیات بیانگر تأکید است.

- حذف نمودن نام ابلیس: در علم معانی، یکی از کارکردهای حذف، پاک ماندن زبان و آلوده نشدن به ناپاکی هاست که حذف صورت می‌گیرد، مانند: «صُمْ بُكُمْ عُمِي» که واژه منافقون حذف شده است تا زبان به آن آلوده نگردد و خشم و نفرت از آن‌ها نمایان شود (خطیب قزوینی، ۱۹۷۱، ص ۴۱). از این رو، نام ابلیس در سوره «ص» آمده است و در سوره اعراف، این واژه حذف شده تا با این حذف، خشم و نفرت بیشتری را نشان دهد.

- استفاده از واژه «طرد کردن» همراه با کوچک شمردن: در سوره اعراف، واژه «أَهْبِطُ» همراه با جمله «إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ» به کار رفته است: ﴿قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ﴾. طرد کردن، بار دیگر در آیه هجدهم به کار رفته است و خداوند می‌فرماید: ﴿قَالَ اخْرُجْ مِنْهَا مَذْذُومًا مَدْحُورًا﴾؛ اما در سوره «ص» این گونه نیست و خداوند می‌فرماید: ﴿فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ﴾ (سامرایی، ۱۴۲۰، ج ۳، ص ۲۹۷).

- ایجاز و عدم اطناب در بیان اتفاقات: در سوره اعراف چون ابراز خشم و ناراحتی زیاد است، سخن کوتاه گشته است. به همین دلیل، خداوند در این سوره می‌فرماید: ﴿قَالَ مَا مَنَّكَ آلَا تَسْجُدُ إِذْ أَمَرْتُكَ﴾ (اعراف: ۱۲/۷)؛ اما در سوره «ص» این طور نیست و از این رو با عبارت طولانی‌تری می‌فرماید: ﴿قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَّكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِدَيْءٍ أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ﴾ (ص: ۳۸/۷۵). نمونه های دیگری که بیان شده، شامل موارد ذیل است:

- سوره اعراف: ﴿قَالَ إِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ﴾ (اعراف: ۱۲/۷)

-سوره «ص»: ﴿قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ * إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ﴾ (ص: ۳۸ / ۸۱-۸۰). پس حرف فاء و جمله ﴿إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ﴾ افزوده شده است.

-سوره اعراف: ﴿قَالَ أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾ (اعراف: ۱۴ / ۷).

-سوره «ص»: ﴿قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾ (ص: ۳۸ / ۷۹). واژه «رب» و حرف «فاء» به این آیه افزوده شده است. آنجا که جایگاه گشایش و بحث کردن است، به کلام افزوده شده و جایی که جایگاه ابراز خشم و ناراحتی است، از کلام کاسته و سخن مختصر بیان شده است.

کرمانی در موازنه میان آیه ۱۲ سوره اعراف و آیات مشابه آن در سوره‌های ص / ۷۵ و حجر / ۳۲ معتقد است؛ با اینکه «يَا اِبْلِيسُ» در این آیه از سوره اعراف حذف شده است؛ اما ماده «منع» و لفظ «لا» هر دو ذکر شده‌اند و این خود نمایانگر تأکید بر نفی بوده و نشان می‌دهد که مخاطب آن ابلیس است. البته می‌توان گفت که آیه ۱۲ سوره اعراف جمع‌کننده عبارت‌های دو آیه دیگر (مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ - مَا لَكَ إِلَّا تَسْجُد) است به این ترتیب که «أَنْ تَسْجُدَ» و «مَا لَكَ» حذف شده‌اند؛ زیرا مقتضای حال و سیاق آیات در دو سوره ص و حجر بر آنها دلالت دارد و در نتیجه عبارت «مَا مَنَعَكَ أَنْ لَا تَسْجُدَ» ملاحظه می‌شود (کرمانی، بی‌تا، ص ۱۱۷).

-شیوه متفاوت بیان موضوعات و مطالب: در سوره اعراف، از همان ابتدای سوره با خبردادن از قیامت و حسابرسی انسان‌ها و با شیوه بیان دستوری و امر به پیروی از فرامین الهی، با افعال امر، مهم بودن موضوع را نشان می‌دهد؛ اما در سوره ص، از اتفاقات پیش‌آمده برای پیامبران و اقوام پیشین، سخن به میان آمده و باعث شده است این سوره بیشتر صبغه داستانی داشته باشد.

در مقایسه‌ای که صورت گرفت، ذکر شش تفاوت مهم و قابل توجه، تأکیدی بر مهم بودن نقش لا زانده و کاربرد آن در نشان‌دادن تأکید در آیه دوازدهم سوره اعراف است. همچنین، بیان‌کننده تشبی است که شیطان با نافرمانی خود آن را به وجود آورده است. این مهم سبب شده است تا جملات با بار تأکیدی فراوانی بیان گردند. پس ذکر «لا»، لغو و بی‌فایده نبوده است؛ بلکه سجده نکردن شیطان، موضوع اصلی و مورد بحث در این فرازها از قرآن است و جایی که بافت و مقتضای حال، تأکید و صراحت بیشتری خواسته است، لا زانده با ترکیب «إِلَّا تسجد» که موضوع اصلی داستان است، بیان گشته تا نهایت خشم و ناراحتی را مؤکد بیان کند.

۴-۳- ذکر «لا زانده» برای نفی عمل انجام شده با قاطعیت و شدت تمام

یکی دیگر از کاربردهای ذکر لا زانده با آن ناصبه، نفی عملی با قاطعیت تمام است. این موقعیت، زمانی اتفاق می‌افتد که به شخص، عملی محوّل می‌گردد و از او خواسته می‌شود تا آن را انجام دهد؛ اما در انجام آن کوتاهی می‌ورزد یا اینکه به طور صحیح آن را انجام نمی‌دهد. از این رو، اشتباهش را با قاطعیت تمام و محکم‌ترین جمله‌ها پاسخ می‌دهد تا این اشتباه را بار دیگر انجام ندهد. این موقعیت در آیه ﴿إِلَّا تَتَّبِعَنِ أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي﴾ (طه: ۹۳ / ۲۰) و در ماجرای، بازگشت حضرت موسی (ع) از نزد خداوند متعال به میان قومش آمده است که از آیه ۸۳ سوره طه شروع می‌شود. «حضرت موسی (ع)، برای عبادت و دیدن

خداوند عجله کرد و قومش را به برادرش هارون سپرد. خداوند به وسیله گوساله سامری آنها را مورد آزمایش قرار داده و تکلیف را بر آنان سخت می‌گرداند؛ بدین معنا که با آنها معامله امتحان شوندگان می‌شود تا مخلص از منافق شناخته شود» (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۷، ص ۳۹). حضرت موسی (ع)، پس از بازگشت از سوی خداوند متعال، شخصی به نام سامری را که گوسفندی طلایی ساخته و بنی اسرائیل را گمراه کرده بود، مورد سرزنش قرار می‌دهد و برادرش هارون را که مانع سامری نشده است، ملامت می‌کند. بررسی آیات این بخش و بافت آن‌ها، کاملاً هماهنگ با مقتضای حال است و بیان‌کننده نقش «آلا» در بیان نفی همراه با تأکید، در عمل انجام شده توسط هارون و سامری با قاطعیت تمام است. برای نشان دادن تأکید در نفی به وسیله «آلا»، آیاتی که بیان‌کننده این تأکید هستند و با بافت داستان حضرت موسی (ع) همخوانی دارند، مورد بررسی قرار می‌گیرد و تمامی عواملی که نشان‌دهنده این تأکید است، بیان می‌گردند:

- ﴿فَرَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ يَا قَوْمِ أَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعَدًّا حَسَنًا أَفَطَالَ عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ أَمْ أَرَدْتُمْ أَنْ يَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبٌ مِّنْ رَبِّكُمْ فَأَخْلَفْتُم مَّوْعِدِي﴾ (طه: ۸۶/۲۰)

- ﴿قَالَ يَا هَٰؤُلَاءِ مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا / أَلَّا تَتَّبِعَنِ أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي / قَالَ يَبْنَؤُمْ لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي / قَالَ فَمَا خَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ / قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِّنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُهَا وَكَذَلِكَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي / قَالَ فَادْهَبْ فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ وَإِنَّ لَكَ مَوْعِدًا لَّنْ نُخْلِفَهُ وَانظُرْ إِلَىٰ إِلَهِكَ الَّذِي ظَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفًا لَّنُحَرِّقَنَّهُ ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ نَسْفًا﴾^۲ (طه: ۹۷-۹۲).

از آیه ۸۳ سوره طه، داستان به کوه رفتن حضرت موسی (ع) شروع می‌شود و آن حضرت اطلاع پیدا می‌کند که قومش دوباره مشرک شده‌اند. پس خشمگین از عمل آنان، به سویشان باز می‌گردد و عمل آنان را با شدت تمام نفی و رد می‌کند. نکته مهم آیات مذکور، عبارت است از اینکه آن حضرت، امور قوم خود را به دست برادرش هارون سپرده است و مشرک شدن قومش را از او بازخواست می‌کند. بازخواست از هارون، همراه با شعله‌ور شدن خشم حضرت موسی (ع) است. این خشم با سخنان نیز هماهنگ است. (زمانی که رو به هارون می‌کند و می‌فرماید: ﴿أَلَّا تَتَّبِعَنِ أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي﴾ (طه: ۹۳/۲۰) به این معنی است: «ما منعک أن تتبعنی؟»؛ اما اگر لا زانده بیان نمی‌گشت، معنی چنین بود: «ما منعک من عدم اتباعی؟» و به معنای پیروی و همراهی می‌شد؛ درحالی‌که مقصود این است که بگوید: «ما منعک من

۱. پس موسی خشمگین و اندوهناک به سوی قوم خود برگشت [و] گفت: «ای قوم من، آیا پروردگارتان به شما وعده نیکو نداد؟ آیا این مدت بر شما طولانی می‌نمود، یا خواستید خشمی از پروردگارتان بر شما فرود آید که با وعده من مخالفت کردید؟»

۲. [موسی] گفت: «ای هارون، وقتی دیدی آنها گمراه شدند چه چیز مانع تو شد، که از من پیروی کنی؟ آیا از فرمانم سر باز زدی؟» گفت: «ای پسر مادرم، نه ریش مرا بگیر و نه [موی] سرم را، من ترسیدم بگوئی: میان بنی اسرائیل تفرقه انداختی و سخنان مرا مراعات نکردی.» [موسی] گفت: «ای سامری، منظور تو چه بود؟» گفت: «به چیزی که [دیگران] به آن پی نبردند، پی بردم، و به قدر مُشتی از رد پای فرستاده [خدا، جبرئیل] برداشتم و آن را در پیکر [گوساله] انداختم، و نفس من برآیم چنین فریبکاری کرد.» گفت: «پس برو که بهره تو در زندگی این باشد که [به هر که نزدیک تو آمد] بگوئی: [به من] دست مزیند و تو را موعدی خواهد بود که هرگز از آن درباره تو تخلف نخواهد شد، و [اینک] به آن خدایی که پیوسته ملازمش بودی بنگر، آن را قطعاً می‌سوزانیم و خاکسترش می‌کنیم [و] در دریا فرو می‌پاشیم.»

اتباعی، آیا لم لم تتبعنی؟» پس مشخص می‌شود که لا زانده برای تأکید بیان شده است» (ر.ک: سامرای، ۱۴۲۰، ج ۳، ص ۲۹۶).

قابل تأمل است، آن‌جا که لا زانده ذکر می‌گردد، حضرت موسی (ع) خشمش را با عمل فیزیکی ابراز می‌کند همچنان که آیه بعدی نیز، تبیین‌کننده این مطلب است؛ هارون می‌گوید: ﴿يَا بَنُ أُمَّ لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي﴾. گرفتن موی سر و ریش هارون لبریز بودن حضرت موسی (ع) از خشم را نمایان ساخته است. با بررسی آیات قبل و بعد از آیه ۹۳، نشانه‌های این ناراحتی و نفی عمل بنی اسرائیل که سبب ذکر سخن همراه لا زانده شده، به ترتیب عبارت است از:

- پرسش از علت عجله حضرت موسی (ع) توسط خداوند: ﴿وَمَا أَعْجَلَكَ عَنْ قَوْمِكَ يَا مُوسَى﴾ (طه: ۸۳/۲۰): از ابتدای داستان، نشانه‌های نفی عمل حضرت موسی (ع) با سؤال خداوند که می‌پرسد: «ما اعجلک...» که به صورت استفهام انکاری بیان شده و به معنی «آی شیء عجل بک عنهم» است، نمایان است (طوسی، ۱۳۸۷، ج ۴، ص ۱۸۹). حضرت موسی (ع) با شنیدن این سؤال خداوند، متوجه می‌شود چه اشتباهی کرده که قوم خود را بدون رهبر و راهنما ترک کرده است، خداوند در ادامه با دادن خبرهایی از اتفاقاتی که در نبود آن حضرت ایجاد شده، خشم و ناراحتی او را بیشتر می‌کند و پی‌درپی این ناراحتی در آیات بعدی بیان شده است.

- گمراه شدن مردم به وسیله سامری: ﴿...أَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ﴾ (طه: ۸۵/۲۰): دومین درگیری ذهنی که سبب ناراحتی حضرت موسی (ع) می‌شود، «بیان ﴿أَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ﴾ است که به معنی «اشدهم ضلالاً» است» (زمخشری، ۱۴۰۷، ج ۳، ص ۸۱).

- خشمگین شدن حضرت موسی (ع): ﴿عَضَبَانِ أَسْفَاءَ﴾ (طه: ۸۶/۲۰): بیان «غضببان» همراه با «أسفأ»، نشان دهنده نهایت خشم و نفرت حضرت موسی (ع) است. (صابونی، ۱۴۲۱، ج ۲، ص ۲۲۳).

- توبیخ کردن قوم با استفهام انکاری: ﴿أَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ﴾ (طه: ۸۶/۲۰): حضرت موسی (ع) قوم خود را سرزنش می‌کند که چرا به وعده‌های الهی بی‌توجه بوده‌اند. بیان استفهام با «ألم» و نفی «لم» یکی دیگر از نشانه‌های ناراحتی آن حضرت است که عمل قومش را نفی می‌کند.

- تأکید خشم طلبیدن بنی اسرائیل: ﴿أَمْ أَرَدْتُمْ﴾. ام در آیه ﴿أَمْ أَرَدْتُمْ أَنْ يَجِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَخْلَفْتُمْ مَوْعِدِي﴾ (طه: ۸۶/۲۰) به معنای «بل» است که برای اضراب از کلام اول و عدول به کلام دوم به کار می‌رود و مانند این است که گفته شود: «بَلْ أَرَدْتُمْ يَصْنَعُكُمْ هَذَا أَنْ يَجِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَخْلَفْتُمْ مَوْعِدِي» (ابن کثیر، ۱۴۱۹، ج ۵، ص ۲۷۳).

- خشم و ناراحتی حضرت موسی (ع) و نفی عمل انجام شده با قوت تمام: ﴿أَلَا تَتَّبِعِينَ أَفْعَايَتِ أَمْرِي﴾ (طه: ۹۳/۲۰): این داستان، در سوره اعراف به گونه دیگری نیز بیان شده و خداوند فرموده است: ﴿وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَى إِلَى قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِي مِنْ بَعْدِي أَعَجَلْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ وَالْقَى الْأُلْوَاخَ وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ قَالَ ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّفُونِي وَكَادُوا يَفْتُلُونَنِي فَلَا تُشْمِتْ بِيَ الْأَعْدَاءَ وَلَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾ (اعراف: ۱۵۰/۷). نکته قابل توجه در این آیه عبارت ﴿أَخَذَ

بِرَأْسِ أَخِيهِ ﴿﴾ است که به گرفتن سر هارون اشاره دارد؛ اما در سوره طه، گرفتن سر، به صورت ﴿أَلَا تَتَّبِعُنَّ أَفْعَصِيَّتَ أُمْرِي﴾ بیان شده است. همان‌طور که در مثال قبلی (سجده نکردن ابلیس) گفته شد، برای نشان دادن خشم و ناراحتی، از تبیین اتفاقات کاسته شده است، در این مورد نیز حذف ماجرای گرفتن سر و ریش هارون اتفاق افتاده است. در مقابل هارون با گفتن ﴿لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي﴾، روشن می‌سازد که سر و ریشش توسط حضرت موسی (ع) گرفته شده است. «در آیه مذکور، حضرت موسی (ع)، خشم و ناراحتی خود را بیان می‌کند و برای نشان دادن این خشم و ناراحتی، در کلامش از لا زائده استفاده نموده است تا نفی عمل آنان را با تأکید و قوت تمام بیان نماید. بنابراین، لا زائده در آنجا برای بیان تأکید آمده است و با صراحت تمام فهمیده می‌شود که عمل تأکید را در پی داشته است» (ر.ک: فیض کاشانی، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۳۴۵).

- عطوفت‌طلبی و رحم‌خواهی هارون با بیان: ﴿قَالَ يَا بَنِ أُمَّ لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي﴾ (طه: ۹۴/۲۰): بیان «یا ابن‌ام»، از دیگر نشانه‌های خشم حضرت موسی (ع) است که «هارون را او می‌دارد تا با بیان واژه «ام»، حضرت موسی (ع) را به یاد مادرش انداخته و عطوفت و مهربانی را برانگیزد» (صابونی، ۱۴۲۱، ج ۲، ص ۲۲۴). سپس، «هارون از ترس و خشم حضرت موسی (ع) می‌گوید: ﴿لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي﴾ که از بیان جمله به صورت «لا تأخذ بشعر لحيته و لا بشعر رأسي» خودداری می‌کند که نشان از شدت خشم حضرت موسی (ع) است» (مکارم شیرازی، ۱۳۸۸، ج ۶، ص ۲۱۱؛ زحیلی، ۱۴۱۱، ج ۱۶، ص ۲۶۸).

- نفرین سامری در دنیا و آخرت: ﴿قَالَ فَادْهَبْ فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ وَإِنَّ لَكَ مَوْعِدًا لَنْ تُخْلَفَهُ﴾ (طه: ۹۷/۲۰): حضرت موسی (ع) رو به سامری کرد و به او گفت: «برو که بهره تو در این دنیا عذابی است که به دلیل آن، کسی تو را لمس نخواهد کرد (بیماری‌ای خواهی گرفت که به سبب آن کسی به تو دست نزنند) و حضرت موسی (ع) به قومش امر کرد که با او حرف نزنند، معامله نکنند و با او نخورند و نیشامند و در آخرت هم عذابی سخت خواهد دید» (طبری، ۱۴۱۲، ج ۱۶، ص ۱۵۲).

- سوزاندن، خاکستر نمودن و به دریا انداختن مجسمه: ﴿لَنَحْرَقَنَّكَ ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّكَ فِي الْيَمِّ نَسْفًا﴾ (طه: ۹۷/۲۰): «لام» قسم، نون تأکید و مفعول مطلق تأکیدی از جمله تأکیدهای این بخش است. بیان سوزاندن، خاکسترکردن و به دریا انداختن مجسمه طلای ساخته شده توسط سامری، عمل سامری را با تأکید نفی می‌کند و برای نشان دادن خشم حضرت موسی (ع) از این کار، این آیه با چندین تأکید بیان شده است.

- بیان توحید و دوری از بت‌ها: ﴿إِنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَسِعَ كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا﴾ (طه: ۹۸/۲۰): در پایان، حضرت موسی (ع)، با تأکیدهای فراوان، خداوند متعال را بی‌همتا و عالم بر هر چیزی توصیف می‌کند و بدین ترتیب پایان این نفی نیز، با تأکید هرچه بیشتر همراه می‌شود.

۴-۴- ذکر «لا زائده» برای نشان دادن نهایت پستی و زشتی عملی

یکی دیگر از کاربردهای ذکر لا زائده در قرآن کریم، نشان دادن نهایت پستی و حقارت عملی است. این موقعیت زمانی اتفاق می‌افتد که گروهی عملی را انجام می‌دهند که بسیار زشت و ناپسند است. از این رو، عمل آنان با لا زائده بیان می‌شود تا زشت بودن آن را با تأکید بیان کند. مصداق این معنا در آیه **﴿الَّا يَسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي يُخْرِجُ الْخَبَاءَ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَعْلَمُ مَا تُخْفُونَ وَمَا تُعْلِنُونَ﴾** (نمل: ۲۷/۲۵) در داستان حضرت سلیمان(ع) و ملکه سبا مشهود است. بافت داستان، به گونه‌ای آمده که شروع داستان با بخشی که «الَّا» در آن بیان شده است، ارتباط دقیق و هماهنگی دارد. در آیه مذکور از همان ابتدا، به مهم بودن امری که همراه با «الَّا» آمده، اشاره شده و لا زائده تأکید دیگری بر آن بخش است که نشان از نقش «الَّا» در بیان این تأکید است. این بخش در مورد پرنده حضرت سلیمان(ع) به اسم هُدُود است که آن حضرت او را در میان پرندگان نمی‌یابد. از این رو، خشمگین می‌شود و او را به عذابی سخت مژده می‌دهد؛ مگر اینکه برای غیبتش، دلیلی محکم بیاورد. هُدُود دلیل غیبتش را دیدن قومی بیان می‌کند که معبودی غیر خدا را پرستش می‌کنند. به همین علت، مشاهده می‌شود که سجده نکردن آن قوم برای خداوند، دلیل محکم هدهد است. بررسی آیات، نشان از هماهنگی کامل آیات با مقتضای حال آن هاست و همچنین، بیان‌کننده نقش «الَّا» در بیان زشتی و پستی همراه با تأکید، در عمل انجام شده توسط قوم ملکه سبا است. برای نشان دادن تأکید در پستی و زشتی به وسیله «الَّا»، آیاتی که بیان‌کننده این تأکید هستند و با بافت داستان حضرت سلیمان(ع) هم‌خوانی دارند، مورد بررسی قرار می‌گیرد و تمامی عواملی که نشان دهنده این تأکید هستند، بیان می‌گردند:

﴿و تَفَقَّدَ الطَّيْرَ فَقَالَ مَا لِيَ لَا أَرَى الْهُدُودَ أَمْ كَانَتْ مِنَ الْغَائِبِينَ / لَأُعَذِّبَنَّهُ عَذَابًا شَدِيدًا أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ أَوْ لِيَأْتِيَنِي بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ / فَمَكَتْ غَيْرَ بَعِيدٍ فَقَالَ أَحَطْتُ بِمَا لَمْ نَحِطْ بِهِ وَ جِئْتِكَ مِنْ سَبَاءِ نَبِيٍّ يُقِينُ / إِنَّي وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ وَأُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَ لَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ / وَجَدْتُهَا وَ قَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ / أَلَّا يَسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي يُخْرِجُ الْخَبَاءَ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَعْلَمُ مَا تُخْفُونَ وَ مَا تُعْلِنُونَ / اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ﴾ (نمل: ۲۰-۲۶).

۱. و جو یای [حال] پرندگان شد و گفت: «مرا چه شده است که هدهد را نمی‌بینم؟ یا شاید از غایبان است؟ قطعاً او را به عذابی سخت عذاب می‌کنم یا سرش را می‌برم مگر آنکه دلیلی روشن برای من بیاورد. پس دیری نپایید که [هدهد آمد و] گفت: «از چیزی آگاهی یافتم که از آن آگاهی نیافته‌ای، و برای تو از «سبا» گزارشی درست آورده‌ام. من [آنجا] زنی را یافتم که بر آنها سلطنت می‌کرد و از هر چیزی به او داده شده بود و تختی بزرگ داشت. / او و قومش را چنین یافتم که به جای خدا برای خورشید سجده می‌کنند، و شیطان اعمالشان را برایشان آراسته و آنان را از راه [راست] بازداشته بود، در نتیجه [به حق] راه نیافته بودند. [آری، شیطان چنین کرده بود] تا برای خدایی که نهان را در آسمانها و زمین بیرون می‌آورد و آنچه را پنهان می‌داری و آنچه را آشکار می‌نماید می‌داند، سجده نکنند؛ خدای یکتا که هیچ خدایی جز او نیست، پروردگار عرش بزرگ است.»

از آیه بیستم سوره نمل، داستان غیبت هُدُهد شروع شده است. حضرت سلیمان(ع)، غیبت او را نوعی نافرمانی تلقی می‌کند. از همین روی، سخت آشفته می‌گردد و با ناراحتی شروع به حرف زدن می‌کند. هُدُهد برای برطرف نمودن ناراحتی حضرت سلیمان(ع)، خبر خود را با لا زانده می‌آورد تا نهایت پستی و زشتی عملی را که مشاهده کرده است، بیان نماید.

با بررسی بافت داستان، کلیه‌ی مواردی که در کلام نقش تأکیدی داشته‌اند، بیان می‌شود. این مصادیق شامل موارد زیر است:

- ناراحت شدن حضرت سلیمان(ع) از نبود هُدُهد: ﴿لَأَعَدَّبَنَّهُ عَذَابًا شَدِيدًا أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ أَوْ لِيَأْتِنِي بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ﴾ (نمل: ۲۱/۲۷): نکته مهمی که قابل توجه است، شباهت کامل داستان حضرت سلیمان(ع) به داستان حضرت موسی(ع) از نظر تأکیدها و شروع و پایان هر دو ماجراست. در مثال قبلی، حضرت موسی(ع) برانگیخته شد و در اینجا حضرت سلیمان(ع) بر انگیزته می‌شود و همچون حضرت موسی(ع) سخنانش را با تأکید بیان می‌کند. وجود لام قسم و نون تأکید و تکرار آن‌ها، از جمله تأکیدهای این بخش است. در این فراز از سوره، ابتدای داستان با بیان ﴿لِيَأْتِنِي بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ﴾ نشان از خبر و امر مهمی می‌دهد. این خبر مهم، با لا زانده بیان گشته تا تأکید در کلام را بیان کند که در ادامه توضیح داده خواهد شد.

- عبادت غیر خدا و پرستش خورشید: ﴿إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ وَأُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ وَجَدْتُهَا وَ قَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ﴾ (نمل: ۲۳-۲۴): نکته‌ای که در این بخش بسیار حائز اهمیت است، مقابله‌ای است که میان خداوند و ملکه سبا (بلقیس) رُخ داده است. ملکه سبا فرمانروایی قدرتمند و دارای نعمت‌های فراوان و تختی بزرگ است و او به همراه قومش به پرستش غیر خداوند مشغولند. بیان ﴿لَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ﴾ و ﴿يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ﴾ دلیل هُدُهد برای غیبتش است که حضرت سلیمان(ع) آن را به عنوان ﴿سُلْطَانٍ مُّبِينٍ﴾ می‌پذیرد. واژه سجده و عرش خداوند در دو آیه بعدی بار دیگر آمده که واژه سجده برای بار دوم، به همراه لا زانده به کار رفته است.

- نشان دادن نهایت پستی و زشتی در سجده نمودن برای غیر خدا با لا زانده: ﴿أَلَا يَسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي يُخْرِجُ الْخَبَاءَ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَعْلَمُ مَا تُخْفُونَ وَ مَا تُعْلِنُونَ﴾ (نمل: ۲۵/۲۷): تمامی داستان به یک‌باره متمرکز بر آیه بیست و پنجم می‌شود و سجده نکردن برای خداوند، مطلب اصلی و مورد نظر می‌شود. مقابله سجده نمودن در برابر خورشیدی که هیچ اراده‌ای ندارد، در برابر خداوندی که بر هر چیزی تواناست، نشان از تفاوت امر و مهم بودن آن است. بنابراین، بیان لا زانده در آیه بیست و پنجم، زشتی و پستی عمل قوم بلقیس را با نهایت تأکید نشان می‌دهد و با قوت تمام جلوه‌ای زشت آن را نشان می‌دهد. نکته بسیار مهم، این است که حضرت سلیمان(ع) دلیلی محکم از هُدُهد می‌خواهد و این دلیل محکم و استوار، نه بیان قوم بلقیس و نه بیان تاج و تخت او و ملکش است؛ بلکه بیان سجده نکردن برای غیر خداست که دقیقاً با لا زانده بیان گشته و نشان از نقش این «لا» برای مهم نشان دادن این امر است.

- بیان توحید و عظمت عرش خداوند: ﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ﴾: دو نکته مهم در این بخش وجود دارد. الف) همانند داستان حضرت موسی(ع)، بیان توحید خداوند و شباهت هر دو

داستان در پایان است که این خود تأکیدی دیگر بر نقش لا زائده است و ب) خداوند متعال با بیان عرش خود که بسیار بزرگ است، عرش بلقیس را در برابر عرش خود، کوچک جلوه می‌دهد تا تأکید و مقابله تکمیل شود.

۴-۵- ذکر «لا زائده» برای نشان دادن نهایت ناتوانی و ضعف طرف مقابل

یکی دیگر از کاربردهای ذکر لا زائده در قرآن کریم، برای نشان دادن نهایت ناتوانی و ضعف طرف مقابل است. این موقعیت، زمانی است که گروهی به خود افتخار می‌کنند و خود را برتر از فرد یا گروهی می‌دانند. به همین دلیل، برای نشان دادن فکر و اندیشه نادرست ایشان و اینکه دارای برتری نیستند، بلکه در نهایت ضعف و ناتوانی به سر می‌برند، لا زائده در کلام آمده است. این معنا در آیه ﴿لَيْلًا يَعْلَمُ أَهْلُ الْكِتَابِ أَلَّا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَأَنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ﴾ (حدید: ۲۹/۵۷) بیان شده است.

در خصوص این آیه، تفاسیر متعددی وجود دارد؛ اما آنچه بیشتر مفسران به آن اشاره کرده‌اند، درباره یهودیانی است که به مسلمانان می‌گفتند: «ما به کتابی که بر پیامبران نازل شده ایمان داریم و اگر به کتاب پیامبر شما (حضرت محمد ص) ایمان بیاوریم، پس دو پاداش خواهیم داشت؛ درحالی که بر شما واجب است که هم به کتاب ما و هم به کتاب پیامبر خودتان ایمان داشته باشید؛ لذا ما دو اجر و پاداش داریم و شما یک اجر و پاداش دارید» (زمخشری، ۱۴۰۷، ج ۴، ص ۴۸۳). خداوند متعال در آیه ۲۸ سوره حدید، به یهودیان پاسخ می‌دهد و می‌گوید: «ای مؤمنانی که به پیامبران پیشین و حضرت محمد(ص) ایمان آورده‌اید، شما را دو بهره است. علاوه بر این دو بهره، خداوند در قیامت نوری را برای شما قرار می‌دهد که با آن راه می‌روید و دیگر اینکه گناهان پیشین شما را می‌بخشد» (زمخشری، ۱۴۰۷، ج ۴، ص ۴۸۴). با بررسی آیات، نقش لا زائده در هدفی که داشته است، نشان داده می‌شود که عبارت است از:

- مقابله چهار نیکی در برابر دو نیکی: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾. در آیه مذکور، خداوند متعال به کسانی که ایمان آورده‌اند، دستور می‌دهد که تقوای الهی داشته باشند و به پیامبرش، حضرت محمد(ص) ایمان بیاورند که ایمان به او در پرتو ایمان به دیگر پیامبران است و این ایمان، دو بهره و منفعت را در پی خواهد داشت. سپس، به نوری که در قیامت سبب روشنی راه می‌شود و مغفرتی که به سبب آن گناهان گذشته بخشیده می‌شود، اشاره می‌شود که پاسخی کوبنده به یهودیانی است که خود را برتر از مسلمانان می‌دیدند. در آیه بعدی، خداوند متعال ناتوانی و ضعف یهودیان در برابر قدرت و عظمت خود را این چنین بیان می‌کند:

- بیان ضعف و ناتوانی یهودیان با قوت تمام: ﴿لَيْلًا يَعْلَمُ أَهْلُ الْكِتَابِ أَلَّا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ﴾: لا زائده در این آیه با «لأن» به صورت «لئلاً» آمده است. در این آیه برای بیان قدرت و عظمت خدای متعال و تأکید بخشیدن به کلام، همراه «أن ناصبه»، لا زائده آورده شده است تا کلام با تأکید

ذکر شده و یهود را که ادعای فضل و بزرگی می‌کردند، در مقابل فضل و بزرگی خدا، ناچیز و ناتوان شمرده شوند.

- فضل و بزرگی خداوند: ﴿وَ أَنْ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ﴾: بیان فضل و بزرگی خداوند نکته دیگری است که بر این تأکید افزوده است. خداوند متعال کلمه «فضل» را سه بار برای خود تکرار کرده است و فضل و بزرگی را به خود اختصاص داده و یهود را که به فضل خود افتخار می‌کردند، در مقابل خود، بسیار ضعیف معرفی می‌کند.

نتایج تحقیق

۱. لا مؤکده که موصوف به لا زانده در نزد پیشینیان است، از حروف مهم در قرآن کریم است که پنج بار همراه آن ناصبه به کار رفته است. بررسی این حرف و کارکردهای ظریف آن، به ترجمه و تفسیر آیات قرآن کمک شایانی می‌کند.

۲. بیشتر علمای نحو و مفسران آن را زانده دانسته‌اند؛ اما در این مقاله اثبات شد که زانده بودن آن فقط به جهت نقش نحوی است نه معنایی. به علاوه، اغراض بلاغی و معنایی مهمی در بردارد و برای هماهنگی با مقتضای حال ذکر شده است.

۳. ذکر لا مؤکده، نه تنها کوچک‌ترین خللی در بیان مفهوم و معنا ایجاد نمی‌کند، بلکه با ایجاد قالبی مناسب، معنا را به بهترین شکل و با ظرافتی خاص، به مخاطب می‌رساند.

۴. به ترتیب سوره‌ها، «أَلَا تُشْرِكُوا»، «أَلَا تَسْجُدُ»، «أَلَا تَتَّبِعُنَّ»، «أَلَا يَسْجُدُوا»، «لَيْلًا يَعْلَمُ»، مثال‌هایی هستند که همگی بیانگر مساله مهم توحید و یگانگی خداوند در مقابل تمامی موجودات است که هدفمند بودن این «لا» و لازم و ضروری بودنش را تبیین می‌نماید.

۵. با مقایسه دو آیه مشابه که در یکی از آن‌ها «لا» ذکر نشده بود، روشن شد که ذکر «لا»، بر اساس مقتضای حال بوده است و در موردی که ذکر صورت گرفته، بافت موقعیتی چنین اقتضا نموده است.

۶. مهم‌ترین اغراض ذکر «لا» با «أن» ناصبه در قرآن کریم عبارتند از: نشان دادن نهایت بازدارندگی و نهی از اعمال ناپسند، نشان دادن خشم و ناراحتی، نفی عمل انجام‌شده با قاطعیت و شدت تمام، نشان دادن نهایت پستی و زشتی عملی و توجه دادن به نهایت ناتوانی و ضعف طرف مقابل.

منابع و مآخذ

۱. آذرنوش، آذرتاش، و قاسم احمد، مریم (۱۳۹۱). بررسی زبان شناختی واژه‌ی کفر. *مجله ادب عربی*، سال ۴، شماره ۳، صص ۱-۱۶.
۲. ابن ابی حاتم، عبدالرحمن بن محمد (۱۴۱۹). *تفسیر القرآن العظیم*. ج ۳، ریاض: مکتبه نزار مصطفی الباز.
۳. ابن انباری، عبد الرحمن بن محمد (۱۳۶۲). *البيان في غريب اعراب القرآن*. قم: مؤسسة دار الهجرة.
۴. ابن عاشور، محمد طاهر (۱۴۲۰). *تفسیر التحرير و التلوین*. بیروت: مؤسسة التاريخ العربي.
۵. ابن کثیر، اسماعیل بن عمر (۱۴۱۹). *تفسیر القرآن العظیم*. تحقیق محمد حسین شمس‌الدین، بیروت: دار الکتب العلمیة.
۶. ابن هشام، عبد الله بن یوسف (۱۴۲۵). *معنی اللیب عن کتب الأعراب*. تحقیق: محمد معی الدین عبد الحمید، بیروت: المکتبة العصرية.
۷. ابو حیان، محمد بن یوسف (۱۴۲۰). *البحر المحيط فی التفسیر*. بیروت: دار الفکر.
۸. امیدعلی، احمد و خلیلی، فاطمه (۱۳۹۶). بررسی واژگان چند معنا و اهمیت آن در ترجمه قرآن بر اساس بافت، *فصلنامه مطالعات ادبی متون اسلامی*. سال ۲، شماره ۴، صص ۳۹-۶۰.
۹. اولمان، ستیفن (۱۹۷۵). *دور الکلما فی اللغة*. ترجمه کمال بشر، قاهرة: مکتبة الشباب.
۱۰. جرجانی، عبد القاهر (۱۹۹۸). *دلائل الإعجاز فی القرآن*. بیروت: دار الکتب العلمیة.
۱۱. جنابی، احمد نصیف (۱۴۱۲). *منهج الخلیل فی دراسة الدلالة القرآنية*. عراق: المجمع العلمی العراقی.
۱۲. خطیب قزوینی، محمد بن عبد الرحمن (۱۹۷۱). *الإيضاح فی علوم البلاغة*. بیروت: دارالکتب العلمیة.
۱۳. رازی، فخرالدین محمد بن عمر (۱۴۲۰). *مفاتیح الغیب*. ج ۳، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
۱۴. زحلی، وهبة بن مصطفی (۱۴۱۱). *التفسیر المنیر فی العقيدة والشريعة والمنهج*. ج ۲، دمشق: دار الفکر.
۱۵. زمخشری، ابوالقاسم (۱۴۰۷). *الكشاف عن حقائق غوامض التنزیل*. ج ۳، بیروت: دار الكتاب العربی.
۱۶. سامرایی، فاضل صالح (۱۴۲۰). *معانی النحو*. عمان: دار الفکر.
۱۷. صابونی، محمد علی (۱۴۲۱). *صفوة التفاسیر*. بیروت: دار الفکر.
۱۸. طباطبایی، محمد حسین (۱۳۹۰). *المیزان فی تفسیر القرآن*. ج ۲، بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات.
۱۹. طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۲). *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*. ج ۳، تهران: ناصر خسرو.
۲۰. طبری، محمد بن جریر (۱۴۱۲). *جامع البیان فی تفسیر القرآن*. بیروت: دار المعرفة.
۲۱. طوسی، محمد بن حسن (۱۳۸۷). *التبیان فی تفسیر القرآن*. تهران: فراهانی.
۲۲. عثمان عباس فدا، هیفاء (۲۰۰۰). *زيادة الحروف بین التأیید و المنع و أسرارها البلاغیة فی القرآن الکریم*. قاهرة: مکتبة القاهرة للكتاب.
۲۳. فراء، یحیی بن زیاد (۱۹۸۰). *معانی القرآن*. ج ۲، قاهرة: الهيئة المصرية العامة للكتاب.
۲۴. فیض کاشانی، محسن (۱۳۷۷). *التفسیر الصافی*. تهران: دار الکتب الاسلامیة.
۲۵. کرمانی، محمود بن حمزه (بی تا). *أسرار التکرار فی القرآن*. تحقیق عبدالقادر أحمد عطا، قاهرة: دار الفضیلة.
۲۶. مبرد، محمد (۲۰۰۵). *المقتضب*. بیروت: مؤسسة الرسالة.
۲۷. مکارم شیرازی، ناصر و همکاران (۱۳۸۸). *تفسیر نمونه*. تهران: دار الکتب الإسلامیة.